دوفصلنامه علمی ـ تخصصی گفتمان فقه تربیتی
سال چهاردهم/ شماره ۲۴/ پاییز و زمستان ۱۴۰۱

Two quaterly scientific- specified educational jurisprudences association
Years, 14 No.24, Autumn & Winter 2022-23

آسیب‌ها و کاستی‌های نظام آموزشی افغانستان (از آغاز تا بیست سال نظام جمهوری)

□ احمدبخش اخلاصی *

چکیده

مقاله حاضر در ارتباط با آسیب‌ها و کاستی‌های نظام آموزشی افغانستان در طول سده و اندی اخیر است که در این مقاله مرور گذرا بر آسیب‌ها، کاستی‌ها و معایب نظام آموزشی افغانستان از بدو تولد معارف جدید تا دوره‌ی بیست ساله نظام جمهوری انجام گرفته است. بر بنیاد مطالعاتی که انجام گرفت برخي از آسیب‌ها و کاستي‌ها سطحي و برخي دیگر بنیادي و اساسی است چنانچه آسیب‌ها و معایب سطحي مانند جنگ، نا امني، نبود منابع مالي کافي و امثال آن وجود نمی‌داشت، بازهم مشکلات و آسیب‌هاي بنیادی در نهاد تعلیم و تربیت افغانستان خودنمایی می‌کرد. آسیب‌ها و کاستي‌هاي بنیادین و ریشه‌دار که بیش‌تر نظام آموزشي افغانستان را در معرض خطر قرار داده‌اند یکی دو مورد نیست و در عین حال هر کدام از آنها به نوعي بر نهاد آموزش و پرورش افغانستان سایه افکنده است. آسیب‌ها و کاستی‌هایی که مربوط به فراگیران است در قالب ترکیب جمعیتی فراگیران و محرومیت کودکان از تحصیل تبارز یافته است. تشکیلات فرسوده و نامناسب آموزشی، عدم تطابق و عدم جامعیت قوانین و مقررات آموزشی با نیازهای جامعه افغانستان، فقدان امکانات و تجهیزات آموزشی و فضای نامناسب آموزشی از دیگر مباحثی است که در این نوشته به بحث گرفته شده است. آسیب‌ها و چالش‌هایي که از خارج بر نهاد تعلیم و تربیت رسمي افغانستان تحمیل شده‌اند، عوامل سیاسي، اجتماعي، فرهنگي، دیني و اقتصادي است که بیرون از حیطة نظام تعلیم و تربیت فشار آورده و به نوعي بر فرایند تعلیم و تربیت تاثیرگزار بوده‌اند. از جمله مشکلات و چالش‌هایي‌که در فرایند

* کارشناسی ارشد، تاریخ اسلام، جامعة المصطفی ﷺ العالمیة.

معارف جديد افغانستان تأثيرگزار بوده و موجب تهديدات اساسي در اين رهگذر شده‌اند، عبارت از: بي‌ثباتي و عدم امنيت، فقر و تنگدستي، تحجرگرايي و واپسگرايي، نيازمندي شديد معارف به كمك‌هاي خارجي، سياست‌هاي فرهنگي استعمار و افزايش كودكان آسيب‌پذير بوده است.

کلید واژه: آسیب ها، کاستی ها، نظام آموزشی افغانستان، تعلیم و تربیت، معارف.

درآمد

نظام آموزشی هر کشوری، به حیث یک نهاد اساسی و بنیادی مطرح است که نسل فردای آن کشور را می‌سازد و در پرتو همین آینده‌سازی نسل آینده، آینده نیز ساخته می‌شود. بدون‌شک، افرادی که تعلیم می‌بینند، تربیت می‌شوند و به تخصص می‌رسند، این مرهون نظام آموزشی مقتدر، پویا و قدرت‌مند است. در حقیقت، کودکان و نوجوانان و جوانان در هر کشوری در قالب نظام آموزشی قالب می‌شوند و شکل می‌گیرند و فردای کشور را می‌سازند. چنانچه نظام آموزشی با اهداف بلند و مطابق با واقعیت اجتماعی و فرهنگی و نیازهای واقعی یک کشور تناسب نداشته باشد، هیچگاه نمی‌تواند نسل آینده را بسازد و اهداف و نیازمندی‌های کشور را محقق نماید. از اینرو، نهاد آموزشی، یکی از اساسی‌ترین زیرساخت‌های رشد و بالندگی همه‌جانبه کشور و ابزار جدی برای ارتقاء سرمایه انسانی شایسته در عرصه‌ها و ابعاد گوناگون است. در پرتو همین سرمایه انسانی است که کشور رشد می‌کند و به بالندگی و توسعه همه‌جانبه می‌رسد و اهداف از پیش تعیین‌شده را محقق می‌سازد.

براساس مطالعاتی که انجام گرفت نظام تعليم و تربيت جديد افغانستان از نظام آموزشي بيگانه (هند بريتانيه) به ارث رسيده است، سپس با الگوبرداري از سيستم آموزشي تركيه كه خود برگرفته از نظام آموزشي فرانسه بود، بدون تغيير و اصلاح اساسي به راه خود ادامه داده است. با توجه به اينكه هدف اصلي از تأسيس و گسترش معارف جديد در افغانستان، روشنگري، ارتقای سطح فكري و رشد و بالندگی ارزش‌هاي ديني و انساني و كمك به انكشاف و پيشرفت كشور بوده است؛ ولي به دليل اقدامات عجولانه و نسنجيده‌اي مسئولان و مديران معارف و در عين حال كپي‌برداري از نظام‌هاي آموزشي ساير كشورها از مسير اصلي خود منحرف گشته و دچار آسيب‌ها و كاستي‌هاي فراواني گرديده

است. به‌نظر مي‌رسد عمق و ژرفاي اين آسيب‌ها، كاستي‌ها و مشكلات به قدري زياد و گسترده است كه توانسته است، اين نظام را در طول صد سال و اندی اخير به يكي از ناكارآمدترين نظام‌هاي آموزشي جهان تبديل كنند.

متأسفانه نظام تعليم و تربيت (نظام آموزشي) افغانستان از همان آغاز بدون توجه به فلسفه و مباني اعتقادي مردم افغانستان و بدون در نظر گرفتن تمام ابعاد وجودي متربي شكل گرفت و به پيمايش خود ادامه داد و در نتيجه «در اين نظام، تمام جريان تعليم و تربيت تنها به انتقال معلومات و انباشتن ذهن محصلان محدود شده و تمام ابعاد وجودي انسان كه بايد تربيت شوند فراموش شده است. به همين دليل محصلان اين كشور تنها مجبورند مطالب علمي و آموزشي را كه معلمان براي آنها مي‌گويند حفظ كنند و از طريق تكرار و تمرين تا زمان امتحان به خاطر بسپارند. در اين نوع تعليم و يادگيري نه تنها ابعاد ديني، اجتماعي، عاطفي و اخلاقي ايشان مورد توجه قرار نمي‌گيرد؛ بلكه بعد عقلاني شاگردان نيز رشد نمي‌كند. زيرا آنان با انباشتن ذهني معلومات و محفوظات هرگز قدرت تعقل و تفكر پيدا نمي‌كنند و اندكي پس از امتحان تمام آموخته‌هاي آنان به فراموشي سپرده مي‌شود» (فهيمي، افغانستان ضرورت بازنگري در نظام تعليم و تربيت، فصلنامه جامعه فردا، س ۱، ش ۲: ۲۴۰).

لازم است به این نکته اشاره کنم که محتوای این مقاله را بررسی نظام آموزشی افغانستان از ابتدای تاسیس معارف جدید در افغانستان تا دوران بیست ساله نظام جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهد و دوران حاکمیت یک و نیم ساله طالبان نیازمند به یک نوشته جداگانه خواهدبود. با توجه به اینکه دوران حکومت یک و نیم ساله طالبان در افغانستان، یک دوره‌ای سیاه است که در آن نظام آموزشی از رمق افتاده و محرومیت‌های اجتماعی و آموزشی زیادی برای دختران ایجاد گشته و در فرایند این محرومیت‌ها، بسیاری از شاگردان مکاتب پسرانه نیز ترک تحصیل نموده و به کشورهای دیگر رهسپار شده‌اند. از اینرو، می‌طلبد که دوران حاکمیت امارت اسلامی طالبان در طی یک مقاله جداگانه مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان به تمام ابعاد و زوایای این دوره سیاه به خصوص در بخش تعلیم و تربیت زنان پرداخته شود.

آسیب‌ها و کاستی‌های نظام آموزشی

نظام آموزشي جديد افغانستان با آسيب‌ها، كاستي‌ها و چالش‌هاي زيادي روبه‌رو بوده است كه برخي از اين آسيب‌ها و كاستي‌ها سطحي و برخي ديگر بنيادي و اساسی است. به اين معنا اگر آسيب‌ها و چالش‌هاي سطحي مانند جنگ و ناامني نبود و هم‌چنين منابع مالي كافي و امثال آن بر كشور تحميل نمي‌گرديد، بازهم مشكلات و كاستي‌هاي زيادي در نهاد تعليم و تربيت افغانستان وجود داشت. آسيب‌ها و كاستي‌هاي بنيادين و ريشه‌دار كه بيش‌تر نظام آموزشي افغانستان را در معرض آسيب‌ها قرار داده‌اند، زياد هستند كه هر كدام به نوعي بر نهاد آموزش و پرورش افغانستان تاثير گذاشته است.

الف) فراگیران

۱. ترکیب جمعیتی فراگیران

تاريخ معارف افغانستان گواهی می‌دهد كه معارف مدرن براي سالیان طولاني در افغانستان در اختيار گروه خاصي از قوم حاكم قرار داشته است و ساير اقوام و قبايل افغانستان و بسياري از قبايل پشتون از امتيازات آن محروم بوده‌اند. توزيع نابرابر معارف در كشور دلايل مختلفي داشته‌اند كه يكي از آنها تبعيض، تعصب و پيشداوري گروه قومی حاكم نسبت به ديگران بوده است. گرچند از اين محروميت در برخی دوران تاريخی از جمله در نيمه دوم سلطنت ظاهر شاه، دوره رياست جمهوری سردار محمد داود و دوران حاكميت احزاب خلق و پرچم اندكی كاسته شد و در دوران حاكميت بيست ساله نظام جمهوری فضا بيشتر باز گرديد و تقريباً تمام گروه‌هاي قومي و مذهبي از منفعت معارف بهره‌مند بودند؛ ولی در دوران رياست جمهوری اشرف غنی بازهم طرحی برای سهميه‌بندی پذيرش در دانشگاه‌ها براساس ولايات ارائه شد و اين طرح بر طبق استانداردهای جهانی و معيارهای علمی نبود؛ بلكه بيشتر در آن، بُعد قومی و منطقه‌ای درنظر گرفته شده بود.

۲. محرومیت کودکان از تحصیل

اشاره شد، در برخی مقاطع تاريخی از تعصب، تبعيض و پيشداورهاي گروهي، قومي و مذهبي در

نظام آموزشي افغانستان اندکی کاسته شد و به خصوص در دوران نظام جمهوری تا حدودی تمام گروه‌هاي قومي و مذهبي از آن بهره‌مند بودند؛ امّا مشکل ديگري به دليل برخي چالش‌ها و نارسايي‌های ديگری، شمار زيادي از کودکان در مناطق مختلف کشور از امتيازات تعليم و تربيت محروم بودند و به دلايل مختلفي از رفتن به مکتب بازماندند. بر اساس يک گزارش «بيش از ۴۲ درصد اطفالي‌که در سنين مکتب هستند؛ به مکتب نمي‌روند و ۱۵ درصد از کودکاني‌که ثبت‌نام کرده‌اند، وارد مکتب نشده‌اند» (وزارت معارف افغانستان، پلان ميان مدت ملي معارف (۱۳۹۰ ـ ۱۳۹۲): ۵۲). بر طبق همين گزارش،. علاوه بر اين کودکان محروم از تحصيل، بيش از دوازده گروه از کودکان آسيب‌پذير در افغانستان در دوره‌ای نظام جمهوری وجود داشته‌اند که مورد توجه مسئولان و مديران وزارت معارف افغانستان قرار نگرفته بودند.

ب) تشکيلات معارف

تشکيلات معارف جديد افغانستان در آغاز بسيار ساده و کوچك و متشکل از دو معاونت، چند مديريت و شماری رياست بوده است. اين نهاد کوچك به تدريج بزرگ و بزرگتر شده رفت و در دوران نظام جمهوری به بزرگترين وزارت‌خانه تبديل گشت که از لحاظ تعداد معاونت‌ها، رياست‌ها، مديريت‌ها و شمار کارکنان اداري و آموزشي بر ساير وزارت‌خانه‌ها پيشي گرفت. درست است که تشکيلات آموزشي افغانستان از لحاظ کمّي دچار تغييرات کمی گشت و بر حجم ادارات و کارکنان آن افزايش يافت؛ ولي اين وزارت‌خانه از لحاظ کيفي هيچگونه تحولي در آن ايجاد نشد و با همان فرم سابق و ابتدايي به فعاليت خود ادامه داد.

۱. عدم بومی‌سازی نظام آموزشی

بر اساس مطالعاتی که درباره‌ی نظام آموزشی انجام گرفته است؛ «نظام آموزشي هر کشوري با پديده‌هاي زير شناخته مي‌شود:

۱. نظامي است که از نهادهاي ديگر اجتماعي، سياسي، اقتصادي و فرهنگي جامعه متأثر است

۲. داراي نظامي از هدف‌هاست و فعاليت‌هاي خود را در جهت تحقق اين هدف‌ها متمرکز کرده است.

۳. داراي نظامي از فنون و تجهيزات است كه نيل به هدف‌ها را ممكن مي‌سازد.

۴. داراي نظامي از تشكيلات سازماني است كه در آن، افراد براي انجام فعاليت‌هاي آموزشي، پژوهشي و اداري در واحدهاي مختلف گرد آمده‌اند.

۵. داراي نظامي مديريتي است كه بر فعاليت نهادهاي آموزشي، افراد و نحوه اجراي برنامه‌ها در جهت تحقق هدف‌ها، نظارت دارد.

۶. داراي نظامي از مقررات، ضوابط و هنجارهايي است كه روابط اجتماعي و مناسبات گروهي و وظايف افراد در سازمان آموزش و پرورش را در دورن اين سازمان و در ارتباط با سازمان‌هاي ديگر شكل مي‌دهد» (احمد، آقازاده، آموزش و پرورش تطبيقي: ۹).

واقعيت امر اين است كه نظام آموزشي افغانستان از نظام‌هاي آموزشي كشورهاي بيگانه به عاريت گرفته شده بود و هيچگونه تلاش و اقدامي در جهت بومي‌سازي آن صورت نگرفت. وقتي‌كه نظام آموزشي كشور برخاسته از نظام‌هاي سياسي، اجتماعي، اقتصادي، فرهنگي و ديني كشور نباشد، قطعاً خدمات و فعاليت‌هاي آموزشي آن نيز با مشكلات جدي مواجه خواهندشد.

۲. فرسودگی تشکیلات معارف

تشكيلات معارف افغانستان يك تشكيلات كهنه و فرسوده است كه سال‌ها قبل و براي دوره‌ي زماني خاصي، آن هم از طريق‌برداری طراحي شده بوده است. «در افغانستان نظام تعليم و تربيت و تشكيلات اداري آن نظام و تشكيلات كهنه و فرسوده‌اي است كه ده‌ها سال قبل براي اين مهم طراحي شده است. اين تشكيلات با گذشت ده‌ها سال از عمر آن هنوز هم با همان ساختار و فرم سابق و ابتدايي مديريتي فعاليت دارد و تمام مقررات، رويه‌ها، قواعد و شرح وظايف خود را بدون توجه به تغييرات داخلي و خارجي و شرايط و مقتضيات آن حفظ كرده است.

بنابراين حتي اگر فرض كنيم كه اين نظام و تشكيلات در همان ابتدا هم بدون عيب و نقص و به طور كامل طراحي شده باشد، گذشت زمان و تغيير و تحولات اجتماعي، سياسي، اقتصادي و فرهنگي كه در مدت زمان بعد از آن رخ داده است آن را در وضعيت ضعف قرار داده امروزه توان پاسخگويي به نيازها و شرايط جامعه را از آن سلب كرده است. در نتيجه مشكلات و نارسايي‌هاي متعددی از اين

وضعیت به وجود آمده است» (فهیمی، همان: ۲۳۴). بنابراین، در همان نظام جمهوری، فرم همان فرم سابق بوده است و بر اساس آن عزل و نصب و استخدام کارمند و سایر برنامه‌ها و پروگرام‌ها انجام مي‌گرفته است.

۳. سیستم اداری ناکارآمد

تبعیض، تعصب و ناکارآمدي در گذشته سه چاشني اصلي در سیستم اداري وزارت معارف بوده است. این مسأله باعث شده بود که از يك طرف معارف مدرن در طول حیات خود بدون مطالعه و بررسي عالمانه تطبیق شود. از سوي دیگر موجب شده است که امتیازات معارف جدید به صورت نابرابر در کشور توزیع گردد. «تا سال ۱۳۳۰.ش که آمار مدارس دولتي کشور نزدیك به هزار باب مي‌رسید، در تمام هزارجات حتي يك مکتب احداث نشده بود» (دولت آبادي، سراج، «سیر تحولات فرهنگي و آموزشي در افغانستان»، س اوّل، ش۱، سال ۱۳۷۳: ۱۱۷)؛ و حال آنکه «معارف جدید در افغانستان در سال ۱۲۸۳ تأسیس شده است» (غبار، افغانستان در مسیر تاریخ: ۷۰۲)؛ و در حدود ۴۷ سال پس از تأسیس معارف جدید در افغانستان يك مکتب رسمي در هزارجات وجود نداشته است. البته این مسأله تنها به هزارجات ختم نمي‌گردید؛ بلکه سایر اقوام ساکن افغانستان و بسیاري از گروه‌ها و قبایل مختلف پشتون (خارج از حاکمیت) از این مسأله رنج مي‌بردند.

بر هیچ کسي پوشیده نیست که نزدیك به يك چهارم از جمعیت کشور را شیعیان تشکیل می‌دهد و اکثریت شیعیان افغانستان از قوم هزاره است. روشن است که هزاره‌ها در طول تاریخ افغانستان در کنار سایر اقوام افغانستان از دین، حاکمیت و تمامیت ارضي این سرزمین دفاع کرده و در این راه قرباني‌هاي زیادي تقدیم داشته‌اند. باتوجه به این مطلب نخستین مکتبي‌که در در مناطق هزارجات تأسیس گردید (۱۳۲۶)، مکتب دهاتي سه‌صنفي بوده است که براي این نوع مکتب تعمیر و ساختمان وجود نداشت؛ بلکه کلاس‌ها در مساجد، خانه‌هاي کرایي و یا در سایه درختان دایر می‌گردید.

گرچند در دوران کرزی و اشرف غنی به ظاهر از میزان تبعیض و تعصب در معارف کاسته شد؛ ولي هم‌چنان عنصر ناکارآمدي در دستگاه معارف بیداد مي‌کرد و بسیاري از مأموران و کارمندان وزارت معارف حتي در سطح ریاست‌ها و مدیریت‌ها، داراي تخصص علمي و تحصیلات کافي

مرتبط با منصب‌ها و پست‌ها وجود نداشت. این مسأله باعث گردید که برنامه‌ها و پلان‌هاي وزارت معارف از جمله تدوین محتواي ديني مکاتب در مراحل مختلف تحقیق با مشکل روبه‌رو شوند. «وقتي‌که نصاب تعليمي ديني ابتدايي تدوين مي‌شد، ديدگاه‌هاي متخصصان، معلمان و دانش‌آموزان در حد بسيار محدود درنظر گرفته شده بود. بعد از اينکه کتاب‌ها چاپ شد و توزيع گرديد، متوجه شديم که فاصله‌ي زيادي با توانايي ذهني شاگردان وجود دارند» (نويسنده: مصاحبه با محمدباقر، جعفري، عضو علمي نصاب تعليمي و مسئول فقه جعفري ۱۳۹۱/۵/۱۵).

۴. مشکلات تحمیلی بر نظام آموزشی

با توجه به اينکه تعليم و تربيت در طول يک سده اخير در قالب نظام آموزشي جديد انجام مي‌گيرد، مشکلات زيادي از خارج بر نهاد تعليم و تربيت رسمي افغانستان تحميل شد. منظور از مشکلات و چالش‌هاي تحميلي، عوامل سياسي، اجتماعي، فرهنگي، ديني و اقتصادي تاثيرگزار بيروني است که خارج از حيطة نظام تعليم و تربيت افغانستان فشار مي‌آورند و به نوعي بر فرايند تعليم و تربيت در افغانستان تاثير مي‌گذاشت. از جمله مشکلات و چالش‌هايي‌که در فرايند معارف جديد افغانستان تأثيرگزار بوده و موجب تهديدات اساسي و بنيادين در اين رهگذر شدند، عبارت از: بي‌ثباتي و عدم امنيت، فقر و تنگدستي، تحجرگرايي و واپسگرايي، نيازمندي شديد معارف به کمک‌هاي خارجي، سياست‌هاي فرهنگي استعمار و افزايش کودکان آسيب‌پذير بوده است.

۱ ـ۴. بی‌ثباتی و نبود امنیت

يکي از فاکتورهاي مهم در جهت توزيع، تعميم و گسترش تعليم و تربيت در قالب نهاد آموزشي جديد، امنيت و آرامش نسبي در کشور است. متأسفانه از روزي که تعليم و تربيت جديد در افغانستان پا گذاشته است با فقدان امنيت و آرامش روبه‌رو بوده و به‌خصوص در پنجاه سال اخير معارف بيشترين آسيب را متحمل شده است. در زمان حبيب‌الله خان جريان مشروطيت در ليسة حبيبيه به‌شدت سرکوب گرديد و عده‌اي زيادي از شاگردان اين ليسه به کام مرگ فرو رفت و برخي ديگر نيز سر از زندان‌هاي تنگ و مخوف درآورد.

در زمان سلطنت امان‌الله خان مشکلات و چالش‌هاي بزرگ‌تري بر روند رو به رشد معارف جديد

تحميل گرديد كه باعث پديد آمدن مخالفت‌هاي شديدي شد كه با توسعه و گسترش مخالفت‌ها و شورش‌ها، سلطنت امان‌الله خان و نظام آموزشي در افغانستان هردو سقوط كرد. سلطنت استبدادي نادرشاه و در ادامه موضع‌گيري‌هاي نژادي و فعاليت‌هاي خصمانه‌اي هاشم‌خان در زمان سلطنت ظاهرشاه نسبت به تعليم و تربيت جديد، ثبات و امنيت روحي و رواني را از سيستم آموزشي افغانستان سلب كرد و آسيب‌ها و مشكلات فراواني را متوجه معارف كشور نمود.

نظام آموزشي افغانستان در نيمه‌ي دوم سلطنت ظاهرشاه و هم‌چنين در زمان رياست جمهوري سردار محمد داود خان، كم‌كم روي آرامش به‌خود مي‌گرفت و به تدريج گسترش مي‌يافت كه ناگهان كودتاي هفت ثور ۱۳۵۷ از راه رسيد و در ادامه جنگ‌هاي شديد ميان دولت مركزي و گروه‌هاي جهادي، و پس از آن نبردهاي داخلي ميان گروه‌هاي رقيب جهادي و در آخر ظهور ناگهاني گروه طالبان (۱۳۷۵) موجب گرديد كه نظام تعليم و تربيت افغانستان در معرض فروپاشي قرار گيرد و معارف كشور بدون برنامه‌ریزی اساسی، آن هم به صورت غير منسجم و پراكنده دنبال گرديد.

داستان غمبار مظلوميت معارف در زمان نظام جمهوری نيز ادامه داشت و هر از چند گاهي بوي باروت تحجر، قدرت، انحصار و تعصب از گوشه و كنار كشور به مشام مي‌رسيد و گاه بر اثر حملات تروريستي و انتحاري متحجران و گاهي نيز به دليل دشمني با مردمان اين سرزمين، شمار زيادي از معلمان و شاگردان مكاتب با آخرين مشق‌ها كه با خون سرخ به نگارش گرفته بودند، خداحافظي و به ديار ابديت پيوستند.

اين در حالي بود كه محتواي درسي ديني معارف رسمي افغانستان، بيش از ساير مضامين درسي بود و اين حجم زياد و پررنگ منابع ديني هيچگاه نتوانست مانع از رويارويي و مخالفت‌متحجران و مخالفان با معارف جديد شوند. وزارت معارف در سالهای ۱۳۹۰ ـ ۱۳۹۲ برآورد كرده بود «كه در حال حاضر در هفده ولايت افغانستان دسترسي امن به تعليم و تربيت وجود دارد، در حالي‌كه در هفده ولايت ديگر درجاتي از ناامني موجود مي‌باشد» (وزارت معارف افغانستان، پلان ميان مدت ملي معارف (۱۳۹۰ ـ ۱۳۹۲): ۴۵). بر اساس گزارش سازمان ملل متحد در آن سال‌ها حمله به مكاتب، حملات انتحاري و غيرانتحاري به معلمان، شاگردان و كارمندان معارف افزايش يافته بوده است و در بين سال‌هاي ۱۳۸۳ تا ماه سرطان ۱۳۸۷، هفت صد و بيست و دو حادثه نسبت به مكاتب واقع شده

است.

بر طبق یک گزارش، از ماه ثور ۱۳۸۷ تا ماه حوت ۱۳۸۸، در حدود ۱۳۸ شاگرد و معلم جان‌شان را از دست داده بودند و ۱۲۲ نفر دیگر در حملات جنايي و تروريستي مجروح شدند. حدود ۶۵۱ مکتب به دلیل ناامني به حالت تعطیل در آمده و ۱۲۲ تعمیر (ساختمان) مکتب یا ویران شده و یا طعمه حریق گردیداند. بر اساس معلومات وزارت معارف افغانستان، در حدود ۱۷۳۴۴۳ دختر و پسر از تعلیم و تربیت به دلیل ناامني محروم گردیدند. مکاتب دخترانه در معرض خطرات بیش‌تري قرار گرفته و حال آنکه مکاتب دخترانه نزدیك به ۱۵درصد کل تعداد مکاتب ابتدايي و ثانوي افغانستان را تشکیل مي‌دادند که ۵۰ درصد حملات علیه دختران صورت گرفته بود. حمله با گاز مسموم‌کننده به مکتب دخترانه در کابل (ماه اسد ۱۳۸۹)، نشان مي‌دهد که حتي کابل نیز از حملات کور در امان نمانده است» (همان: ۴۵).

۲ ـ۴. فقر و تنگدستی

فقر، ناداري و تنگدستي باعث گردیده بود که مردم بیش‌تر بر منافع و کارکردهاي مادي و دستاوردهاي زودرس کودکان و نوجوانان علاقه داشتند و آنان را به سمت شغل‌هاي پست و پایین مانند چوپاني، مزدوری، کارگری، شاگردی رستوران و و سایر کارهاي سخت و دشوار سوق می‌دادند. چنین باوري از دو جهت قابل بررسي است. از جهتي مي‌توان گفت که فقر و تنگدستي و فشارهاي اقتصادي باعث شده بود که خانواده‌ها، کار و فعالیت‌هاي اقتصادي کودکان و نوجوانان را بر مکتب و درس و مشق ترجیح مي‌دادند و به درآمدهاي ناچیز و پائین راضی بودند و از جهت دیگر فقر فرهنگي و بي‌سوادي حاکم بر جامعه‌ي افغانستان، باعث چنین نگرشي شده بود. این در حالي است که اسلام بر کسب دانش و معرفت تأکید مي‌ورزد و همه را به سوي کسب علم فرامی‌خواند و آن را از زمره‌ی فرایض مي‌شمارد.

بر اساس آماري که در سال ۱۳۸۷ منتشر شده بود بیش از ۹/۵ میلیون نفر بي‌سواد بزرگسال در کشور وجود داشته است. «به طور کلي تنها ۱۷ درصد جمعیت با ۲۵ سال عمر یا بالاتر از آن از نوعي از تعلیمات رسمي برخوردار شده‌اند، و این رقم براي زنان تنها ۶ درصد است. میزان پائین سواد که ۲۶

درصد جمعيت بزرگسال را دربر مي‌گيرد (۱۲درصد براي زنان و ۳۹ درصد براي مردان) يعني چهارمين كشور جهان از ميان كشورهايي كه داراي پائين‌ترين ميزان سواد مي‌باشند» (همان: ۱۷ ـ ۱۸). در گذشته اتفاق افتاده است كه در يك ولسوالي يك مكتب رسمي وجود داشته؛ ولي مردم به دليل فقر فرهنگي حاضر نبودند، فرزندان‌شان را به مكتب بفرستند، در چنين شرايطي دولت مجبور بود كه از مناطق محتلف تعداد شاگرد جذب كند تا در مكتب تازه تأسيس شده درس بخوانند. براي اين منظور، بزرگان مناطق مختلف گردهم مي‌آمدند و به فرزندان افراد فقير حقوق مي‌دادند، همان‌گونه كه به چوپان محله حقوق مي‌دادند تا از طرف محله‌ي مزبور به مكتب بروند تا فرزندان خويش را از رفتن به مكتب نجات دهند.

۳ـ۴. تحجرگرایی و واپسگرایی

جريان تحجر و واپسگرا و برداشت‌هاي نادرست از منابع ديني و مذهبي، دمار از روزگار نهاد آموزشي رسمي افغانستان در آورده است. امان‌الله خان در نطق خود در لويه جرگه پغمان (۱۳۰۳.ه) گفت: «اكنون كه شما علما مي‌گوئيد كه خروج صبيات نيز براي تعليم مستحن (پسنديده) نيست، بالفعل ما در اين مفكورة تان با شما محض مراعات شرع شريف متفقيم، امّا گمان نمي‌كنم كه ديگر علماي اسلام و فضلاي هند، سند، مصر، مكة معظمه، مدينة منوره، شام، بيت‌المقدس، بغداد، كوفه و تركيه در اين نظر با شما متفق باشند. زيرا كه در هر يكي از اين بلاد معظمة اسلامي به تعداد غير واحده مكاتب اناثيه موجود است» (انديشمند، سير تاريخي معارف عصري در افغانستان، سايت گفتمان).

از سخنان امان‌الله خان به‌خوبي روشن مي‌شود كه علما و رهبران ديني ساير كشورهاي اسلامي با تعليم و تربيت ديني پسران و دختران در ساختار نظام آموزشي جديد و در فضاي بيرون از خانه مخالف نبوده‌اند و آن را مباح و در مواردي لازم قلمداد مي‌كردند. ولي علما و رهبران ديني افغانستان در زمان امان‌الله خان با تعليم و تربيت ديني دختران در فضاي بيرون از خانه مخالف بودند و نزد آنان هيچگونه دليلي از قرآن و سنت در اين امر پذيرفتني نبود. چنين مخالفتي در زمان ظاهرشاه نيز اتفاق افتاد كه شورش‌ها و نارضايتي‌هايي زيادي به‌بار آوردند كه از سوی با شدت تمام سركوب گرديد.

در زمان مجاهدين برخي از رهبران جهادي با تعليم و تربيت ديني دختران در نظام آموزشي جديد

مخالف بودند؛ ولي در ميان گروه‌هاي جهادي شيعي چندان با تعليم و تربيت زنان مخالفتي وجود نداشت، بلكه بالاتر از آن برخي از رهبران جهادي حضور زنان را در عرصه‌ي فعاليت‌هاي اجتماعي ضروري مي‌دانست. شهيد مزاري رهبر حزب وحدت اسلامي در يكي از سخنراني‌هاي خود در غرب كابل مي‌گويد: «اين بدور از انصاف است كه ما بياييم به يك قشر عظيم و زحمتكش بگوييم كه شما حق نداريد به سرنوشت‌تان براي آينده‌ي تان فكري بكنيد و تصميم بگيريد. اين مسأله در اسلام نيست؛ هر كسي‌كه اين مسأله را مي‌گويد كه زن حق ندارد در جامعه دخالت كند و براي آينده‌ي جامعه حق تصميم‌گيري ندارد، بر خلاف اسلام است. اگر ما بياييم يك قشر زحمتكش و مؤثر را از فعاليت‌هاي اجتماعي محروم بسازيم، در حقيقت اسلام را دفن كرده‌ايم» (سخنراني شهيد مزاري، در غرب كابل).

مخالفت با تعليم و تربيت ديني زنان در فضاي بيرون از خانه در دوران طالبان (۱۳۷۵ ـ ۱۳۸۰) به اوج خود رسيد. رهبران طالبان تعليم و تربيت ديني را در قالب معارف جديد يك امر اضافي و آن را در چنين قالبي غيرمفيد مي‌دانستند. به همين دليل بود كه در زمان حكومت طالبان، مكاتب رسمي تبديل به مدارس ديني شده بود و مضامين و موضوعات سنگين و دشوار ديني و مذهبي، آن هم به زبان عربي جزء نصاب تعليمي در مدارس تحت حكومت طالبان گرديد.

۴ـ۴. نیازمندی شدید معارف به کمک‌های خارجی

پيش از اين اشاره شد كه حيات و بالندگي تعليم و تربيت جديد در افغانستان وابسته به كمك‌هاي خارجي بوده است. در زمان حبيب‌الله خان بيش‌ترين كمك‌ها از سوي هند بريتانيه صورت مي‌گرفت و در زمان امان‌الله خان كمك‌هاي عمده از طرف دولت تركيه پرداخت مي‌شد. تعليم و تربيت جديد در زمان ظاهرشاه، سردار محمد داود خان، حكومت رهبران احزاب خلق و پرچم، حكومت مجاهدين و گروه طالبان نيز وابستگي شديد به كمك‌هاي خارجي داشته است و در زمان نظام جمهوری نيز چنين بود كه بيش از ۶۰ درصد بودجه‌ي معارف كشور از خارج تأمين مي‌گرديد.

۵ ـ۴. سیاست‌های فرهنگی استعمار

در گذشته مرسوم بود كه كشوري بر اثر حمله‌ي نظامي كشور ديگري اشغال و تحت استعمار قرار مي‌گرفت كه نمونه‌هاي آن در تاريخ فراوان يافت مي‌شوند. گرچند كاربرد استعمار نظامي در شرايط

فعلي اندكی كمرنگ شده است؛ ولي به طور كامل رنگ نباخته است و تا هنوز به حيات خود ادامه مي‌دهد و در طول چند دهه‌اي اخير شاهد نمونه‌هاي زيادي بوده‌ايم. در سال‌هاي اخير علاوه بر استعمار نظامي، استعمار فرهنگي اوج گرفته است كه در نوع خود خطرناكتر از استعمار نظامي محسوب مي‌شود. زيرا استعمار فرهنگي بنياد و عقبه‌اي فكري، اعتقادي و فرهنگي كشور مستعمره را هدف قرار مي‌دهد و از درون خالي و پوچ مي‌سازد و مردم را از خود بيگانه مي‌نمايند كه اولين بازخورد آن مبارزه‌اي منفي با فرهنگ ملي و اعتقادات ديني و مذهبي خويشتن است.

زماني‌كه افغانستان مورد استعمار نظامي شوروي سابق قرار گرفت، نخستين بازخورد آن مخالفت با اعتقادات ديني و مذهبي مردم افغانستان بود و با شعارهايي‌كه سر داده می‌شد و با فعاليت‌هايي‌كه انجام گرفت، بسياري از مسايل ديني و مذهبي مردم به چالش كشيده شد. در اين دوره بود كه ساعات درسي مضامين ديني از نصاب تعليمي افغانستان كم گرديد و تعداد ساعات درسي ديني از شش ساعت در هفته به يك ساعت در هفته كاهش يافت.

در زمان نظام جمهوری نيز نهادها، گروها و افراد خارجي و داخلی در قالب خدمات و فعاليت‌هاي بشردوستانه، در حوزه فعاليت‌هاي فرهنگي و آموزشي كشور فعال بودند و در اين مسير از متخصصان و كارشناسان فرهنگي و آموزشي استفاده مي‌كردند. گرچند، در دوره نظام جمهوری مضامين درسي ديني در نصاب تعليمي افغانستان در حد معمول بود و بر تعداد ساعات درسي هفتگي ديني افزايش يافته بود؛ لكن به نوعي از اهميت و ارزش محتواي درسي ديني در مدارس دولتي كاسته شد. در واقع، اين كار از طريق مبارزه‌ي مستقيم (چنانچه در زمان احزاب خلق و پرچم اتفاق افتاد) با تعليم و تربيت دينی صورت نگرفت؛ بلكه اين مبارزه بيش‌تر از طريق اهميت دادن به مضامين درسي غيرديني انجام گرفت. به عنوان نمونه شاگردان مكاتب ابتدايي كه تا هنوز با زبان و ادبيات مادري خوب آشنايی پيدا نكرده بودند، برای ثبت‌نام در كورس‌هاي زبان انگليسي، رياضي و غيره تشويق می‌شدند و در اين راه پول‌هاي هنگفتي را بر خانواده‌ها تحميل می‌كردند.

۶ـ۴. افزايش كودكان آسيب‌پذير

به دلايل مختلفي سطح بي‌سوادي در افغانستان بسيار بالا است، به طوري‌كه سطح سواد در اين

کشور در مقایسه با کشورهاي ديگر بسيار پائين‌است. شعار "امحاي بي‌سوادي" در افغانستان از ديرباز در اين کشور مطرح بوده است که در زمان حکومت احزاب خلق و پرچم به اوج خود رسيده بود؛ ولي سطح بي‌سوادي هم‌چنان در ميان اقشار مختلف جامعه بيداد مي‌کند. در سال ۱۳۸۷، در حدود «۹/۵ (نه و نيم) ميليون بزرگسال، در کشور بي‌سواد بوده است» (وزارت معارف افغانستان، پلان ميان مدت ملي معارف: ۳۰).

وزارت معارف افغانستان در زمان نظام جمهوری ليست مفصلي از گروه‌هاي آسيب‌پذير کودکان در معرض محروميت از تحصيل فراهم آورده بود که به ۱۲ مورد آن اشاره مي‌شود:

۱. اطفالي‌که تحت تأثير جنگ، منازعه و حالت‌هاي اضطراري قرار گرفته‌اند، بيجا شدگان داخلي، مهاجران و عودت کنندگان.

۲. کودکاني‌که تحت تأثير مواد مخدر قرار گرفته‌اند.

۳. اطفالي‌که متعلق به اقليت‌هاي قومي، زباني، اجتماعي و مذهبي.

۴. اطفالي‌که به لحاظ اقتصادي دچار فقر مي‌باشند.

۵. اطفال قانون‌شکن و کودکاني‌که در حبس (زندان) مي‌باشند.

۶. کودکاني‌که به دور از مکتب در روستاهايي زندگي مي‌کنند که فاقد مکتب مي‌باشند.

۷. کودکاني‌که از رفتن به مکتب منع شده و يا در معرض بدرفتاري قرار مي‌گيرد.

۸. کودکان داراي معلوليت‌هاي ذهني و جسمي.

۹. اطفالي‌که از سنين مکتب گذشته‌اند.

۱۰. دختران.

۱۱. کودکان کوچي (عشاير)

۱۲. کودکان خياباني که کار مي‌کنند و دست‌فروشي مي‌نمايند (همان: ۵۲).

ج) قوانين و مقررات آموزشی

قوانين و مقررات آموزشي در آغاز بسيار مختصر و در قالب چند مواد و گزاره تهيه و تنظيم شده بود و با رشد و توسعة معارف جديد، بر مواد قانون آموزشي نيز افزوده شد. گرچند بسياري از قوانين و

دستورالعمل‌هایی که وجود دارند، از گذشته به ارث رسیده است و «به نيازهاي اداري امروز جامعة افغانستان نه تطابق لازم و نه جامعيت را دارند» (محمد ظاهر، فهيمي، همان: ۲۳۵). البته قوانيني که در گذشته بيش‌تر توجه مسئولان و مديران معارف کشور را به خود جلب کرده بود، قانون تعليمات ابتدايي رايگان و اجباري، و زبان آموزشي اين کشور بود که از جمله تغيير زبان آموزشی در عمل با آسيب‌ها و مشکلات زيادي مواجه گرديد.

۱. تعلیمات ابتدایی رایگان و اجباری

از روزي‌که تعليم و تربيت جديد در افغانستان تأسيس شده است، قانون اجباري و رايگان بودن تعليمات ابتدايي وجود داشته است و بر اساس اين قانون بايد تمام کودکان افغاني از هر قوم و قبيله تحت آموزش ابتدايي قرار مي‌گرفت. همان‌گونه که پيش از اين اشاره شد، در آغاز امتيازات معارف به شاهزادگان، سردارزادگان، اميرزادگان و ثروت‌مندان از قوم خاص اختصاص داشت و ساير اقشار اجتماعي از مزاياي آن محروم بودند. حالا ممکن است بگوييم که فضاي آموزشي تعليم و تربيت جديد در آن دوره بسيار اندك، محدود و منحصر به شهر کابل بوده است و پاسخگوي تمام اقشار اجتماعي افغانستان نبوده است؛ ولي متأسفانه در زماني‌که فضاي تعليم و تربيت جديد توسعه يافت و به ساير ولايات نيز گسترش يافت، بازهم محروميت‌هاي قومي، زباني و مذهبي بيداد مي‌کرد؛ و قانون تعليمات ابتدايي اجباري و رايگان، براي گروه‌هاي خاص اجتماعي معني پيدا مي‌کرد.

۲. زبان آموزشي

زبان آموزشي تا زمان سلطنت نادرشاه در افغانستان، زبان دري بوده است؛ ولي در دوره‌ي سلطنت نادرشاه و هم‌چنين در زمان صدارت هاشم خان، فعاليت‌هاي گسترده‌اي در برابر زبان دري صورت گرفت و زبان آموزشي از زبان دري، به زبان پشتو تبديل گرديد. گرچند اين قانون در زمان صدارت شاه محمود لغو شد و زبان آموزشي افغانستان با دو زبان دري و پشتو رسميت يافت. ولي در عوض نظام آموزشي افغانستان را با آسيب‌ها و مشکلات زيادي رو به رو ساخت.

۱ـ ۲. زبان پشتو در نظام آموزشی افغانستان

نخستين باري بود که زبان پشتو را سردار شيرعلي خان وارد پادگان نظامي کرد و برخی

اصطلاحات و واژه‌هاي نظامي را به پشتو ترجمه كرد. امان‌الله خان براي قانونمند كردن زبان پشتو تلاش فراوان نمود و مركز بخصوصي به نام (مركه دپشتو) طراحي و تأسيس كرد. امّا در زمان نادر خان، حمايت از زبان پشتو، رنگ قبيله به‌خود گرفت و در دوره صدارت هاشم خان با سياست‌هاي نازي پيوند خورد و در قالب زبان برتر براي قوم برتر در فضاي كابل طنين‌انداز شد.

در تاريخ مي‌نويسد: حذف زبان پارسي دري از نظام اداري و آموزشي افغانستان موجب گشت كه مردمان اين سرزمين با هويت و فرهنگ اصيل خويش بيگانه گردند، هم‌چنان باعث شد كه مشكلات و چالش‌هاي فراواني، فراروي نظام تعليم و تربيت افغانستان به وجود آيد. فعاليت‌هاي گسترده‌اي دولت در راستاي اثبات برتريت قوم و زبان پشتو در افغانستان با پيروي از شعارهاي نازيان در آلمان شروع شد و به منزله ويروس كشنده بر پيكر ملت افغانستان خودنمايي كرد. «نظر به فرمان مورخ عقرب سال ۱۳۱۵ شاه و فرمان صدارت عظمي مورخ ۲۱ حمل(فروردين) ۱۳۱۶ كه به وزارت معارف شرف صدور بخشيد، تمام طبقات مأمورين افغانستان در ظرف سه سال در ضمن كارهاي رسمي و دولتي به آموختن زبان ملي(پشتو) موظف شدند و به همين منظور پروگرام بسيطي براي تشكيل كورس‌هاي زبان در همه دوايز ساخته شد» (كامگار، تاريخ تعليم و تربيت افغانستان: ۳۹ ـ ۴۰).

در زمان نادرشاه، «محمدگل‌خان مومند به حيث رئيس تنظيميه به ولايات شمال فرستاده شد و در آنجا محمدگل، نظرية برتري‌خواهي قومي و لساني‌اش را در محل اجرا گذاشت. در اين ضمن وي مردمان دري زبان را و تركي زبان را وادار مي‌ساخت تا عرايض‌شان را به زبان پشتو بنويسند و به عرايضي كه به دري به او مي‌رسيد، ترتيب اثر نمي‌داد. خانواده‌هاي پشتون را حتي از خارج سرحدات افغانستان به تعداد زياد به شمال هندوكش كوچ داده و با دادن زمين و ديگر امتيازات اسكان مي‌كرد و در مأموريت هم به پشتو زبانان ترجيح مي‌داد» (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخير ج ۲: ۶۳۴).

فرهنگ مي‌نويسد: «پس از آنكه در سال ۱۹۳۲.م هيتلر رهبر ناسيوناليست آلمان زمام قدرت را در دست گرفت و به تبليغ نظريه‌اي برتري نژادي پرداخت، يك عده از شخصيت‌هاي دولتي افغانستان از جمله محمد داودخان و محمد نعيم خان برادر زادگان محمدهاشم خان و عبدالمجيد خان رئيس بانك ملي به نظريه مذكور گرويده تبليغات همانندي را در افغانستان روي دست گرفتند. آن‌ها نظر محمد گل را در باره‌اي تعميم پشتو و طرد ساير زبان‌ها از خود نموده، پس از آن كه آن را با آب و تاب هيتلري

جلا و صيقل دادند، به عنوان سياست جديد فرهنگي در محل تطبيق گذاشتند» (همان: ۶۳۶).

دولت‌آبادي نيز در مورد فعاليت‌هاي همه جانبة دولت افغانستان در جهت قانون‌مند كردن زبان پشتو مي‌نويسد: «با ايجاد نشريه «صلاح» و تشكيل «انجمن ادبي كابل» تلاش براي اثبات برتريت تاريخي قوم افغان و زبان پشتو شروع شد كه اين طرح با تشكيل «پشتو تولنه» و الحاق انجمن ادبي به آن و هم‌چنان «انجمن تاريخ افغانستان» به پايه اكمال رسيد. با گسترش مراكز فرهنگي در ولايات، ولسوالي‌ها، دهات و قصبات فعاليت‌هاي فرهنگي تبعيض‌گرايانه عمومي شد و چون ميكروب تمام وجود ملت افغانستان را آسيب پذير ساخت و... در ظرف هيجده سال (اوايل سلطنت ظاهرشاه) فقط ۲۴ مكتب جديد تأسيس شد، و در عوض اين ركود فرهنگي عمومي، براي تأسيس زبان پشتو ۴۴۶ باب كورس پشتو در سراسر افغانستان تأسيس گرديد» (دولت آبادي، شناسنامه افغانستان: ۴۵۷ و ۴۷۲).

با توجه به چنين نگرشي، دولت هاشم خان، تدريس، يادگيري، خواندن و نوشتن به زبان پشتو را اجباري، و تمام معلمان پارسي‌زبان را از مكاتب اخراج كرد. گرچند اين سياست در گذشته نيز عملياتي گرديده بود. ولي به عقيده‌ي دولت‌آبادي اين بار با امتيازات و تعصبات بارزتري ظاهر گرديد (همان، ص ۴۵۶). در مورد استفاده از گويش زيباي پارسي دري و تحميل يك زبان پشتو روزنامه‌ي كلكته «حبل‌المتين» (۲۱ اكتبر ۱۹۳۰) مي‌نويسد: «پشتو زبان اقليتي از مردم افغانستان است در حالي كه پارسي اكثريت آن مي‌باشد. حبل‌المتين پيشنهاد كرد، به جاي اين كه هر كسي در افغانستان مجبور شود پشتو ياد بگيرد، دولت بايد اعضاي قبايل افغان را تشويق كند تا پارسي ياد بگيرد و به اين ترتيب، در خزانه‌اي فرهنگي ايران شريك شود و از آن بهره‌ها ببرد. براي درآوردن زبان پشتو به عنوان زبان رسمي افغانستان، بايد افغان‌ها را جدا از همسايه‌هاي آن‌ها قرار داد و آن‌ها را از زبان ادبي و علمي خود جدا كرد» (گريگوريان، ظهور افغانستان نوين: ۴۳۲).

ولي متاسفانه «نهادينه شدن تحصيل پشتو در همه‌ي مدارس افغانستان و تهيه و توزيع متون و گرامر پشتو، دل مشغولي‌هاي عمده‌اي وزارت معارف افغانستان در آوايل دهه‌ي ۱۳۱۹.ش بود. طراحي شده بود معلماني كه در كلاس شركت مي‌كردند به سرعت به زبان پشتو هدايت شوند، و مقامات دولت مجبور مي‌شدند به كورس‌هاي شبانه‌اي زبان رسمي و ملي جديد شركت كنند. حتي

صحبت‌هاي در سال۱۳۱۶.ش از ممنوعيت استفاده از الفباي فارسي و عربي در جهت مطلوبيت الفباي لاتين براي پشتو مي‌شد» (همان).

۲ـ۲. پیشینهٔ زبان دری در افغانستان

دري ميراث ديرين و چند هزار ساله‌ي مردم افغانستان است، که به درازاي تاريخ اين مرز و بوم قدمت دارد و با نطفه‌گاه فرهنگ و تمدن و ميراث گذشتگان اين سرزمين تاريخي همتراز و هم‌مرز است. زبان شيرين دري ما را به گذشته‌ي دوري پيوند مي‌زند که بريدن از آن، بريدن از هويت، بريدن از خود، بريدن از گذشته‌اي خود و جدا شدن از فرهنگ و تمدن خويش است.

از بررسی سروده‌های ویدی و اوستایی و از مطالعه تاریخ ادبیات پارسی و از تواریخ دوره‌ي اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که حوزه‌ي بلخ و زابلستان نخستین زادگاه و پرورشگاه زبان پارسی دری بوده است. بدون تردید سرزمین پارس تاریخی منحصر به پارس غربی یا حوزه‌ي شیراز نبوده است؛ پس از انتشار دین زردشتی از بلخ به سمت غرب، تمام سرزمین‌های میان رود بلخ و رود دجله و فرات، سرزمین پارس خوانده شده است.

۳ـ ۲. قوانین زبان آموزشی در افغانستان

يکي از آسيب‌ها و کاستي‌هاي آموزشي نظام تعليم و تربيت افغانستان استفاده‌ي اجباري از زبان پشتو به جاي زبان فارسي دري بوده است. اشاره شد که اين قانون در دوره‌ي صدارت هاشم خان در معرض اجرا قرار گرفت. «از سال ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۲۴ در معارف کشور تغيير بارزي روي داد. به اين مفهوم که تدريس در تمام مناطق به زبان پشتو صورت مي‌گرفت» (افغانستان در پنجاه سال اخير: ۶۱). بدنبال اين مساله تمام کتاب‌هاي درسي به زبان پشتو به چاپ رسيد، «تا اين که از سال ۱۳۲۵ يکسري تغييراتي که در نظام آموزشي به جود آمد، بار ديگر کتاب‌هاي درسي به دو زبان دري و پشتو به چاپ رسيد» (همان). با توجه به اينکه کودکان غير پشتو زبان تا هنوز با آواي زبان مادري خويش خوب آشنا نشده بودند، بايد به طور اجباري با زباني درس بخوانند، بشنوند، بنويسند و امتحان بدهند، که هيچ شناختي از آن نداشتند و اين مساله باعث گرديد که عملا بسياري از کودکان غير پشتو زبان از مدارس اخراج و بدون سواد کافي در جامعه رها گرديد.

ولي بعد از اينكه دولت متوجه آسيب‌ها و كاستي‌هاي حذف زبان دري از نظام آموزشي گرديد، قانون ديگري تصويب كردند كه بر اساس قانون جديد، تكليف زبان‌آموزشي تعيين گرديد. «لسان تدريس در ولاياتي كه اكثريت اهالي پشتو زبان باشند، پشتو و در ولاياتي كه اكثريت اهالي دري زبان باشند دري است» (قانون معارف افغانستان، فصل اول، ماده پنجم). هم‌چنين براي مكاتبي كه در آن شاگردان فارسي‌زبان و پشتوزبان به صورت يكجا درس مي‌خواندند نيز قانون ويژه‌ي وضع گرديد. «در مكاتبي كه تعداد طلاب پشتو زبان از نصف زياد باشد آن مكتب پشتو زبان حساب مي‌شود و در مكاتبي كه طلاب فارسي زبان زياد باشد آن مكتب فارسي زبان دانسته مي‌شود. اگر در يك مكتب عده‌اي طلاب پشتو زبان و فارسي زبان مساوي باشد اين‌گونه مكاتب پشتو زبان محسوب مي‌شود» (معارف افغانستان در پنجاه سال اخير (۱۳۸۵ـ ۱۳۳۵): ۶).

مشابه قانوني كه در گذشته براي تعيين زبان آموزشي وجود داشت، در دوره‌ي نظام جمهوری نيز وجود داشت: «تدريس در مؤسسات تعليمی دولتی مندرج اين قانون، مؤسسات تعليمی خصوصی داخلی و پروگرام‌های تعليمی و تربيتی و مراكز سواد آموزی و سواد حياتی به يكی از زبان‌های رسمی دولت (پشتو و دری) صورت می‌گيرد. تعيين زبان تدريس از جمله دو زبان رسمی دولت بر اساس زبان رايج اكثريت اهالی‌محل مطابق به لايحهٔ مربوط صورت می‌گيرد. فرا گرفتن زبان‌های پشتو و دری در مكاتب و مؤسسات تعليمی حتمی می‌باشد. در مناطقی كه اكثريت مردم به يكی از زبان‌های سوم رسمی كشور (ازبكی، تركمنی، پشه‌يی، نورستانی، بلوچی، پاميری و ساير زبان‌ها) تكلم می‌نمايند، علاوه بر تدريس زبان پشتو و دری، زمينه‌ي تدريس زبان سوم، من‌حيث مضمون درسی فراهم می‌گردد. وزارت معارف در عرصهٔ تربيه معلم، كتب و مواد درسی به منظور تدريس زبان‌های سوم رسمی كشور برنامه‌های مؤثری را طرح و تطبيق می‌نمايد» (قانون معارف افغانستان، فصل هشتم، ماده ۳۲).

منتها مشكلي كه در اينجا وجود دارد، اين است كه كودكان مناطق ازبك‌نشين، تركمن‌نشين، پشه‌اي‌نشين، نورستاني، بلوچ‌نشين وغيره كه وارد مكاتب ابتدايي مي‌شوند تنها با زبان مادري خويش آشنايي دارند و تا هنوز هيچ واژه و يا واژگاني از دو زبان دري و پشتو را نمي‌دانند تكليف آنها چه مي‌شوند؟ بر اساس اين قانون بايد كودكان مزبور با زبان و ادبياتي تحصيل نمايند كه هيچ آشنايي با آن

ندارند؟ هم‌چنين بسياري از كودكان پشتو زبان در مدارس فارسي زبان درس مي‌خوانند و يا بر عكس كودكان فارسي‌زبان در مكاتب پشتو زبان تحصيل مي‌كنند و اقليت هر دو طرف با زبان و ادبيات اكثريت آشنايي ندارند، و در چنين شرايطي مجبور هستند كه بايد در چنين مكاتبي تحصيل نمايند. اين مساله شبيه به اين است كه گروه زيادي از كودكان دوره‌ي ابتدايي را براي تحصيل به كشور ديگري اعزام كنند كه تا با زبان و ادبيات بومي آن كشور درس بخوانند.

۴ـ ۲. زبان آموزشی کارآمد

«زبان از دو بعد بر آموزش و پرورش تأثير مي‌گذارد: الف) تعدد زبان يا دوگانگي و چند زبانگي؛ ب) پيچيدگي زبان. توسعه آموزش و پرورش در كشورهاي كه داراي چند زبان محاوره و نوشتاري هستند، به‌ويژه در زماني كه كشور امكانات مالي را براي سرمايه گذاري به منظور به كارگيري چند زبان آموزشي ندارد، با مشكلاتي رو به رو است» (احمد، آقازاده، آموزش و پرورش تطبيقي: ۹۸ ـ ۹۹). افغانستان با هر سه مشكل رو برو است: در اين كشور هم تعدد زبان رسمي وجود دارد، هم پيچيدگي زبان و هم‌چنين امكانات مالي براي سرمايه‌گذاري به منظور به كارگيري چند زبان آموزشي به اندازه‌ي كافي وجود ندارد. زماني كه افغانستان نيازمند سرمايه‌گذاري در بخش تعليم و تربيت جديد بود، دولت‌مردان اين كشور به دنبال رسميت و تقويت زبان ديگري بود كه براي اكثر مردم افغانستان بيگانه، ناآشنا و پيچيده بود و بيش‌ترين ثروت و سرمايه‌ي كشور در اين راستا به مصرف رسيد.

«تحقيقات يونسكو در زمينه‌ي انتخاب زبان آموزش، براي سوادآموزي نشان داده است كه استفاده از زبان مادري در چهارچوب آموزش اساسي تنها وسيله‌ي معقول و مؤثر براي يادده‌ي سواد است. در اين تحقيقات تأكيد شده است كه:

۱) شروع سوادآموزي با زبان مادري بسيار آسان‌تر است.

۲) سوادآموزي كه به زبان مادري آموزش مي‌بيند انگيزه‌اي قوي‌تري براي يادگيري دارد.

۳) توجه نكردن به زبان بومي و مادري به عنوان زبان آموزش و به كارگيري زبان ملي به عنوان زبان رسمي و مسلط موجب طولاني شدن دوره‌ي آموزشي و مشكل كردن فرايند يادگيري و افزايش ميزان افت و مردودي است» (همان: ۱۰۰).

از سوي ديگر «زبان تنها وسيله‌ي مؤثر در فرايند آموزش و پرورش است و بدون زبان ارتباطي ميان افراد جامعه برقرار نمي‌شود و بدون اين ارتباط نيز آموزش و پرورش صورت نمي‌گيرد، حال اگر اين ارتباط با زبان ساده‌اي تحقق يابد عمل آموزش و پرورش سريع‌تر، در طي مدت زمان كوتاه‌تر و با سرمايه‌گذاري كمتر صورت خواهدگرفت، ليكن زبان پيچيده عمل آموزش و پرورش را دشوار و طولاني مي‌سازد و تحصيل كردگان در چنين شرايط نظام‌هاي تربيت ديرتر مي‌توانند به ذخاير فرهنگي و مواريث اجتماعي دست يابند. (همان: ۱۰۰).

۵ ـ ۲. پیچیدگی زبان پشتو

گرچند زبان پشتو داراي قدمت تاريخي است و دسته‌ها و قبايل پشتون با اين زبان صحبت مي‌كرده و در محاورات روزمره‌ي محلي از آن استفاده مي‌كنند. چيزي كه باعث شده است زبان و ادبيات پشتو رشد نكند و براي هميشه در حالت ايستا باقي بماند، اين است كه اين زبان تحت تاثير شديد زبان و ادبيات دري (پارسي) قرار گرفته است كه قدمتش به هزاران سال برمي‌گردد. با توجه با اينكه در نيمة اول قرن اخير تلاش‌هاي زيادي در جهت رشد و توسعة زبان و ادبيات پشتو صورت گرفت، بازهم اين زبان براي اغلب مردم افغانستان و براي بسياري از برادران پشتو زبان افغانستان پيچيده و دشوار است. لذا پيچيدگي زبان و ادبيات پشتو از جهات مختلف متصور است.

۱ ـ۵ ـ ۲. رسمی بودن زبان دری

زبان دري، زبان رسمي مردم و دولت افغانستان در طول تاريخ بوده است و بسياري از شاهان افغانستان به اين زبان صحبت مي‌كرده و فرزندان خود را به فراگيري آن تشويق و ترغيب مي‌نموده‌اند. جلال‌الدين صديقي مي‌نويسد: «شاه امان‌الله خان به تربيت و آموزش فرزندانش علاقه‌اي وافري داشت و زبان دري را خيلي پاس مي‌گذاشت و ارج مي‌نهاد. چنانچه فرزندانش در ايتاليا زبان (دري) را آموخت و همين علاقه و توجه او بود كه فرزندانش بر خلاف فرزندان ظاهرشاه صاحب فضل و كمال شدند» (صديقي، افغانستان در دائره‌المعارف تاجيك: ۵۱). در چنين شرايطي ساكنان اين كشور از فارسي زبان‌ها و غيرفارسي زبان‌ها با زبان دري آشنا بوده‌اند.

۲ـ ۵ ـ ۲. زبان پشتو فاقد ادبیات غنی

زبان پشتو داراي ادبيات قوي و غني نيست. زيرا تنها در نيمة اول قرن اخير، دولت‌مردان افغانستان در جهت قانون‌مند كردن آن تلاش كرده و فعاليت‌هاي گسترده‌اي را در جهت رشد و توسعه‌ي آن انجام دادند. گرچند براي غنابخشي زبان و ادبيات پشتو، مؤسسات مختلفي تاسيس گرديد كه از معروف‌ترين آنها، مؤسسه‌ي «پشتو تولنه» است كه در زمان ظاهرشاه به پيمانه‌اي گسترش يافت كه تعداد آن در برخي مقاطع تاريخی از شمار مكاتب كشور پا فراتر گذاشت. ولي اين فعاليت‌ها و تلاش‌هاي فراوان هيچگاه نتوانست به قدرت زبان دري در جامعه‌ي افغانستان آسيب برساند. براي اينكه زبان و ادبيات پارسي در افغانستان با سابقه‌ي طولاني و چند هزارساله همراه است كه قطعا داراي ادبيات غني و پرباري مي‌باشد.

۳ـ ۵ ـ ۲. عدم آشنایی با زبان پشتو

بسياري از هموطنان پشتون در افغانستان با ادبيات پشتو خوب آشنايي ندارند و تنها مي‌توانند با زبان محلي پشتو صحبت كنند. ولي همين افراد بر زبان دري تسلط كامل دارند و به صورت روان صحبت مي‌كنند. به عبارت ديگر به ندرت يافت مي‌شود كه يك پشتو زبان با زبان دري آشنا نباشد و با آن صحبت نكند؛ ولي در مقابل به ندرت يافت مي‌شود كه دري زبان‌ها و گويندگان ساير لهجه‌ها با زبان پشتو آشنا باشند و با آن صحبت كنند. مگر افرادي كه در همسايگي پشتون‌ها قرار داشته و در حد تكلم از آن استفاده مي‌نمايند.

د) فقدان امکانات و تجهیزات آموزشی مناسب

تجهيزات آموزشي به كليه مواد، وسايل و ابزار آلاتي گفته مي‌شود كه شرايطي را فراهم نمايد تا تحت آن شرايط فراگيري ساده‌تر و سريعتر و پايدارتر انجام پذيرد (شمسايي، تجهيزات آموزشي و آموزشگري: ۴۴) و در عين حال موجب مي‌شود كه حداكثر ظرفيت يادگيري فراگيران به‌كار گرفته شود. بر اين اساس وسايل و امكانات آموزشي نقش برجسته در پيشرفت و تسهيل يادگيري دارد؛ زيرا ظرفيت نيروهاي حسي انساني نقش يكسان در فراگيري ندارند و بيش‌ترين عمل يادگيري (۷۵ درصد) به وسيله‌ي چشم انجام مي‌گيرد.

بنابراين امكانات و تجهيزات آموزشي نقش بسزايي در فرايند آموزشي دارد و استفاده از آن موجب مي‌شود كه از ظرفيت نيروهاي حسي انسان به‌خوبي بهره‌برداري شود و با افزايش ميزان درك مطلب، يادگيري را سريعتر و مؤثرتر و سبب ماندگاري بيش‌تر مطالب در ذهن شود. برخي از فوايد استفاده از امكانات و تجهيزات آموزشي به صورت گذرا ذكر مي‌شود:

۱. امكانات و تجهيزات آموزشي ضمن ايجاد تنوع در آموزش، مورد علاقه فراگيران بوده و توجه‌آنان آنها را به موضوع بيش تر جلب مي‌كنند.

۲. با افزايش ميزان درك مطلب، يادگيري را سريعتر، موثرتر و موجب ماندگاري بيش‌تر مي‌شود.

۳. اساس قالب لمسي براي تفكر و ايجاد انگيزه به وجود آورده و تجارب جديدي را شكل مي‌دهد.

۴. مفاهيم را روشن‌تر و ارتباط را تسريع نموده و فرصت‌هايي براي خودآموزي ايجاد مي‌كند.

۵. موجب پيوستگي افكار و تقويت و مرور آموختني‌ها مي‌شود.

۶. بر محدوديت‌هاي زمان، حجم و مسافت غلبه مي‌كند.

۷. موفقيت‌هايي كه كسب آنها از شيوه‌هاي سنتي آموزش امكان پذير نمي‌باشد را ايجاد مي‌نمايد.

۸. آنچه كه در شرايط عادي دسترسي به آن مشكل و غيرممكن است، ميسر مي‌سازد (همان: ۷).

در مراكز تعليمات عمومي افغانستان و به‌خصوص در مكاتب ابتدايي اين كشور از امكانات و تجهيزات آموزشي به جز ميز و صندلي (۵۰ درصد)، گچ (تباشير) و تخته‌سياه و در موارد اندكي وايت بورد چيز ديگري استفاده نمي‌شد. معمولا امكانات و تجهيزات آموزشي يادشده در مراكزي استفاده مي‌گرديد كه فضاي آموزشي مناسبي وجود داشت؛ ولي مكاتبي كه فاقد فضاي آموزشي مناسب بودند و در مساجد، زير چادرها و در فضاي آزاد تشكيل مي‌گرديدند، به جز گچ و تخته سياه، فاقد هرگونه امكانات، تجهيزات و وسايل آموزشي ديگري بودند.

البته اين مطلب را بايد اضافه كرد كه در تدريس بسیاری از مضامين از جمله محتوای ديني به ندرت از وسايل و امكانات آموزشي استفاده مي‌شد و بيش‌تر مطالب كتب ديني به صورت سخنراني ارائه مي‌گرديد كه معلم بخشي از متن يا محتواي درسي را براي شاگردان مي‌خواند و آنان وظيفه داشتند آنچه را آموزگار می‌گفت از رهگذر حفظ و تكرار به حافظه می‌سپردند. بنابراين در ارائه‌اي درس‌هاي

ديني فرهنگ بهره‌برداري از امكانات، تجهيزات و رسانه‌هاي آموزشي وجود نداشت و حال آنكه تمام قواي حسي افراد تاثير فراوان در سرعت و عمق‌بخشي به يادگيري دارند.

هـ) فضای آموزشی نامناسب

در فرم سنتي، تنها فضاي آموزشي كلاس درس است كه گاهي كلية فعاليت‌ها در چهار ديواري محصور آن صورت مي‌گيرد. در حالي كه در نظام‌هاي مترقي آموزشي كلاس درس تنها فضاي آموزشي تلقي نشده، بلكه همراه با برنامه‌ريزي و پيش‌بيني لازم از ديگر فضاهاي آموزشي نيز حداكثر استفاده به عمل مي‌آيد. در اين صورت، علاوه بر كلاس، آزمايشگاه‌هاي علوم تجربي، مراكز يادگيري، كتاب‌خانه‌ها، زمين‌هاي ورزشي، استاديوم‌ها، كارگاه‌ها، نمايشگاه‌ها و نظاير اينها فضاي آموزشي محسوب مي‌شود. به علاوه كليه اماكن نظير موزه‌ها، فرودگاه‌ها، ايستگاه‌هاي راه‌آهن، تئاترها، سينماها، استوديوهاي راديوئي و تلويزيوني، حتي مغازه‌ها و فروشگاه‌ها مي‌توانند به‌عنوان فضاي آموزشي در نظر گرفته شوند (احديان، مقدمات تكنولوژي آموزشي: ۳۴ ـ ۳۵).

بدون ترديد فضاي آموزشي مناسب بر كيفيت و كارآمدي تدريس معلم مي‌افزايد و بر روحيه‌اي معلم و شاگرد تأثير شگرفي مي‌گذارد و كيفيت يادگيري را افزايش مي‌دهد. ولي از سوي ديگر شلوغ بودن كلاس و زياد بودن شاگردان بيش از ظرفيت كلاس و نبود فضاي آموزشي مناسب از كيفيت تدريس مي‌كاهد و معلم نمي‌تواند با خيال راحت و با فكري آسوده به تدريس بپردازد.

به عنوان نمونه دو مدرسه را تصور كنيد: «اولی در فضاي آموزشي مناسب، كلاس‌هاس وسيع، نيمكت‌هاي سالم و راحت، وسايل آموزشي مرتب، سالن اجتماعات، كتابخانه، نمازخانه، زمين ورزش و فضاي باز ورزشي، و دومي بر عكس، داراي كلاس‌هاي تنگ و تاريك كه اصولا براي فعاليت‌هاي آموزشي ساخته نشده است، نيمكت‌هاي كهنه و ناكافي، فاقد تجهيزات آموزشي، فاقد زمين ورزش، كتابخانه و نمازخانه. آيا فعاليت‌هاي آموزشي، به ويژه تدريس و يادگيري، در اين دو محيط به طور يكسان صورت خواهدگرفت؟ آيا معلم و شاگرد در دو محيط نامبرده به يك اندازه مي‌توانند به تلاش آموزشي و پرورشي بپردازند؟ در كلاسي كه براي نشستن شاگردان جاي كافي وجود ندارد، معلم هرگز نمي‌تواند با فكري آسوده به تدريس بپردازد» (شعباني، مهارت‌هاي آموزشي و

پرورشي (روشها و فنون تدريس): ۱۲۸).

واقعيت امر اين است كه در افغانستان نزديك به پنجاه درصد مكاتب رسمي فاقد فضاي آموزشي است كه معمولا شاگردان در فضاهاي آموزشي نامناسب و در زير سقف‌هاي پرخطر و غير استاندارد يا در ميان چادرهاي مؤسسات خيريه و يا در فضاي آزاد تحصيل مي‌نمايند. در زمان حاكميت حامد كرزی، فاروق وردك در جلسة مديران مكاتب و آمرين حوزه‌هاي تعليمي و اعضاي نظارت شهر كابل اعلان كرد: «تعداد مكاتب در سال ۱۳۸۹ به سيزده هزار باب رسيده است كه از اين تعداد پنجاه درصد آن تعمير مصون ندارد.» (وزارت معارف، هفته‌نامه معارف، ش ۱۰۵، سال ۱۳۸۹: ۴) و بر اساس اظهارات مدير معارف ولسوالي مالستان كه در تابستان ۱۳۹۱ در مركز ولسوالي مالستان اعلان كرد، بيش از پنجاه درصد مكاتب اين ولسوالي تعمير ندارد. (مصاحبه نویسنده با محمدنبی، صمیم، مدیر معارف ولسوالی مالستان، ولایت غزنی: ۱۳۹۱/۵/۱۵).

علاوه بر اين مكاتبی كه داراي تعمير و ساختمان هستند، داراي كلاس‌ها و صنف‌های بسيار شلوغ مي‌باشند. همانگونه كه پيش از اين اشاره شد، بر اساس آماري كه در سال ۱۳۸۸ منتشر شد، ۱۰۸ شاگرد براي هر صنف بوده است؛ امّا تفاوت عمده‌اي كه بين ولايات كشور وجود داشته است؛ كمترين تعداد متعلمان به نسبت صنف درسي متعلق به ولايت پنجشير بوده است كه ۴۰ شاگرد در يك كلاس درسي بوده و بيش‌ترين تعداد در ولايت غور با ۳۱۱ نفر در يك صنف (كلاس) درسي بوده است. (پلان ميان‌مدت معارف ملي (۱۳۹۰ ـ ۱۳۹۲): ۳۴).

نتیجه‌گیری

در دنیاي مدرن امروزی، تعلیم و تربیت از اهمیت زیادی برخوردار است و این مسئله بر هیچ کسی پنهان نیست. در حقیقت، نظام آموزشی هر کشوری می‌تواند عامل رشد و بالندگی آن کشور باشد، این امر در صورتی محقق می‌شود که تعلیم و تربیت پویا و کارآمد در میان تمام اتباع کشور به صورت عادلانه و برابر ارائه شود. متاسفانه، نظام آموزشی افغانستان از همان آغاز با بهره‌گیری از نظام آموزشی بیگانه شکل گرفت و با نگاه متعصبانه و تبعیض‌آمیز پدید آمد و حال آنکه برنامه‌ریزان و عوامل اجرایی هر دو می‌دانستند که عنصر اصلی تشکیلدهنده‌ی نظام آموزشی، هماندانش‌آموز هست که در سراسر کشور پراکنده می‌باشد. همانگونه که شکل‌گیری نظام آموزشی افغانستان برگرفته از نظام آموزشی بیگانه و به صورت غیرکارشناسانه بود و قوانین و مقررات آن جامع نبود و در عین حال هیچگونه همگونی و تطابقی با نیازهای اساسی جامعه افغانستان نداشت. البته تغییرات و اصلاحاتی که در سالهای بعد در نظام آموزشی کشور ایجاد گشت، هیچگاه نتوانست آن را از ناکارآمدی، فرسودگی و گهنه‌گی نجات دهد، برای اینکه اصلاحات و تغییرات پدید آمده به صورت غیرکارشناسانه و بسیار عجولانه انجام می‌گرفت. بر اساس آنچه که تاریخ شهادت می‌دهد، نظام آموزشی کشور با آسیب‌ها و کاستي‌های سطحي و بنیادی زیادی روبه‌رو بوده است. فرسودگی تشکیلات آموزشی، عدم تطابق و عدم جامعیت قوانین و مقررات آموزشی با نیازهای جامعه افغانستان، فقدان امکانات و تجهیزات آموزشی و فضای نامناسب آموزشی، جنگ و ناامنی، نیازمند بودن به کمک‌های خارجی، تغییر زبان آموزشی و ده‌ها عامل دیگر به نوعي بر فرایند تعلیم و تربیت در افغانستان تاثیرگزار بوده‌اند.

یکی از فاکتورهایی که در اغلب موارد بر نظام آموزشی کشور حاکمیت داشته، نگاه مردانه به این نظام بوده است. از اینرو، زنان در بسیاری از مقاطع تاریخی از تعلیم و تربیت بوده‌اند و اینکه چرا زنان در نظام آموزشی کشور هیچ جایگاهی نداشته‌اند؟ بحث آن بماند و علت آن را در نظام قبیله‌ای حاکم بر کشور باید جستجو کرد. علاوه بر زنان، کودکان معیوب و استثنایی همواره از مزایای تعلیم و تربیت جدید محروم بوده‌اند و در آن به تفاوت‌های فردی در ابعاد مختلف جسمی، ذهنی و رفتاری در هیچ دوره‌ای توجه نگردیده است.

کتابنامه

آقازاده، احمد، **آموزش و پرورش تطبيقي**، (چاپ‌هفتم) تهران: سمت، ۱۳۸۶.

احديان، محمد، **مقدمات تكنولوژي آموزشي** (چاپ سي و پنجم)، تهران : نشر و تبليغ بشري، ۱۳۸۷.

دولت‌آبادي، بصيراحمد، **شناسنامه افغانستان**، تهران : نشر عرفان (ابراهيم شريعتي)، ۱۳۸۳.

رياست پلان وزارت معارف، **معارف افغانستان در پنجاه سال اخير (به مناسبت پنجاهمين سالگرد استرداد استقلال كشور)**، كابل: رياست پلان وزارت معارف، ۱۳۴۷.

شعباني، حسن، **مهارت‌هاي آموزشي و پرورشي (روشها و فنون تدريس)**، ج ۱، (چاپ بيست و سوم)، تهران: سمت، ۱۳۸۴.

شمسايي، ابراهيم، **تجهيزات آموزشي و آموزشگري** (چاپ اوّل)، زنجان: انتشارات دانشگاه زنجان، ۱۳۸۲.

صديقي، جلال الدين و ديگران، **افغانستان در دائره المعارف تاجيك**، (چاپ دوم) كابل: انتشارات ميوند، ۱۳۸۳.

غبار، مير غلام محمد، **افغانستان در مسير تاريخ**، (چاپ ششم) تهران: انتشارات جمهوری، ۱۳۷۴.

فرهنگ، ميرمحمد صديق، **افغانستان در پنج قرن اخير**، قم: انتشارات دارالتفسير، ۱۳۸۰.

فصلنامه جامعه فردا، سال اول، شماره ۲، محمد ظاهر فهيمي، افغانستان، ضرورت بازنگري در نظام تعليم و تربيت (معارف)، ۱۳۸۵.

كامگار، جميل الرحمن، **تاريخ معارف افغانستان**، (چاپ دوم) كابل: انتشارات ميوند، ۱۳۸۷.

گريگوريان، وارتان، **ظهور افغانستان نوين**، ترجمه: علي، عالمي كرماني، تهران: نشر معارف، ۱۳۸۸.

مؤسسه طبع كتب دولتي، **افغانستان در پنجاه سال اخير** ، كابل: موسسه طبع كتب دولتي، ۱۳۴۷.

وزارت معارف، هفته‌نامه معارف، سال ۱۳۸۹، شماره ۱۰۵.

وزرات معارف افغانستان، **پلان ميان مدت ملي معارف (۱۳۹۰ ـ ۱۳۹۲)**، كاب:، جدي

(دي)، ۱۳۸۹.

اندیشمند، محمد اکرام سایت‌هایي:

www.goftaman.com

www.paymanemli.com

www.sarnavesht.com